

## آیا سیزدهم فروردین نحس است؟!

تفکر اسلامی درباره‌ی زمان آن است که این پدیده، ذاتاً سعد یا نحس نیست و نمی‌تواند عامل سعادت و نحوست باشد؛ بلکه تنها به منزله‌ی ظرف و موقعیتی است که در آن رویدادها و حوادث تلخ و شیرین روی می‌دهد.



تفکر اسلامی درباره‌ی زمان آن است که این پدیده، ذاتاً سعد یا نحس نیست و نمی‌تواند عامل سعادت و نحوست باشد؛ بلکه تنها به منزله‌ی ظرف و موقعیتی است که در آن رویدادها و حوادث تلخ و شیرین روی می‌دهد.

سعد و مبارک شمردن بعضی از روزها و در طرف مقابل، شوم و نحس شمردن بعضی از روزهای دیگر، از جمله باورهای عامه‌ی مردم است و علی‌رغم اختلاف‌هایی که پیرامون تعیین روزهای سعد و نحس وجود دارد، اما اصل این مطلب مشترک بین انسان‌ها بوده و اختصاصی هم به یک عصر خاص یا قوم، کشور و منطقه‌ی خاصی ندارد. سخن این جاست که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده و یا از اسلام گرفته شده است؟ با توجه به پذیرش عمومی حجیت منابع سه گانه‌ی «کتاب»، «سنت» و «عقل» در نظرگاه حکما و علمای مسلمان، شایسته دیدیم که این مسأله را از نگاه کتاب، سنت و عقل مورد بررسی قرار دهیم.

### از نگاه عقل

به عنوان مقدمه باید دانست که عقل به اعتبار متعلق ادراک به دو قسم «نظری» و «عملی» تقسیم می‌شود. ادراک چیزی که شایسته‌ی فعل یا ترک باشد، عقل عملی خوانده می‌شود و ادراک چیزی که شایسته‌ی دانستن باشد (نه عمل کردن) عقل نظری خوانده می‌شود. از این رو احکام عقل عملی - و به عبارتی: بایدها و نبایدهای عقل عملی -، همیشه به دنبال احکام عقل نظری - و به عبارتی: هست‌ها و نیست‌ها - است و تا عقل نظری حکم به شایسته بودن یا نبودن امری نکند، عقل نظری راهکاری متناسب با آن ارایه نخواهد کرد.

با این مقدمه روشن می‌گردد که تا عقل نظری حکم به نحوست روز خاصی نکند، عقل عملی نیز راهی برای خلاصی از نحوست آن روز ارایه نخواهد کرد. با رجوع به عقل نظری، هر عاقلی به روشنی درخواهد یافت که عقل راهی برای اثبات نحوست ندارد، چون به علل مؤثر در نحوست ایام علم ندارد و اتفاقاً به همین دلیل است که راهی برای نفی نحوست هم ندارد. از این رو عقل در این مسأله نفیاً و اثباتاً ساکت است.

علامه «طباطبایی» نیز در تفسیر شریف «المیزان» به همین نکته به خوبی اشاره کرده و می‌نویسد: «ما با نگاه عقلی به هیچ وجه نمی‌توانیم بر مبارکی روزی از روزها و یا زمانی از زمان‌ها و یا نحوست آن برهان و دلیلی بیان کنیم، چون طبیعت زمان از نظر مقدار، طبیعتی است که اجزا و ابعاضش مثل هم هستند و یک چیزند، پس از نظر خود زمان فرقی میان این روز و آن روز نیست، تا یکی را سعد و دیگری را نحس بدانیم و اما عوامل و عللی که در ایجاد حوادث مؤثرند و نیز در به ثمر رساندن اعمال تأثیر دارند، از حیطه‌ی علم و اطلاع ما بیرونند، ما نمی‌توانیم تکه تکه‌ی زمان را با عواملی که در آن زمان دست در کارند بسنجیم، تا بفهمیم آن عوامل در این تکه از زمان چه عملکردی دارند و آیا عملکرد آن‌ها طوری است که این قسمت از زمان را سعد یا نحس می‌کند و به همین جهت است که تجربه هم به قدر کافی نمی‌تواند راهگشا باشد، چون تجربه وقتی مفید است که ما زمان را جدای از عوامل در دست داشته باشیم و با هر عاملی هم سنجیده باشیم، تا بدانیم فلان اثر، اثر فلان عامل است و ما زمان جدای از عوامل نداریم و عوامل هم برای ما معلوم نیست و به همین علت است که راهی به انکار سعادت و نحوست هم نداریم و نمی‌توانیم بر نبودن چنین چیزی اقامه‌ی برهان کنیم، همان‌طور که نمی‌توانستیم بر اثبات آن اقامه‌ی برهان کنیم، هر چند که وجود چنین چیزی بعید است، ولی بعید بودن، غیر از محال بودن است.» [1]

نتیجه این که هر چند در نظرگاه عقل نظری محال نیست که اجزای زمان با یک‌دیگر تفاوت داشته باشند و بعضی دارای ویژگی‌های نحوست و بعضی دارای ویژگی‌های ضد آن باشند، اما از نظر استدلال عقلی راهی برای اثبات یا نفی چنین مطلبی در اختیار نداریم و تنها همین اندازه می‌گوییم که، ممکن است ولی از نظر عقل ثابت نیست.

با دقت در این مطالب و آنچه که در مقدمه گفته آمد، روشن است که به دنبال سکوت «عقل نظری» از اظهارنظر پیرامون سعد و نحس ایام، «عقل عملی» نیز پیرامون این مسأله خاموش بوده و طریقی برای رفع نحوست ارایه نخواهد کرد. زیرا هم‌چنان که اثبات نحوست، متوقف بر آشنایی با علل و عوامل موجهه‌ی آن است، دفع و رفع آن نیز متوقف بر شناخت علل موجهه و در ادامه شناخت راهکار متناسب برای دفع یا رفع آن نحوست است.

### از نگاه آیات

تنها در دو مورد از آیات قرآن، به مسأله‌ی «نحوست ایام» اشاره شده است:

- 1) آیه‌ی 19 سوره‌ی قمر: «انا أرسلنا علیهم ریحاً صرصراً فی یوم نحس مستمر؛ ما تند باد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم.»
- 2) آیه‌ی 16 سوره‌ی فصلت: «فارسلنا علیهم ریحاً صرصراً فی ایام نحسات؛ مانند بادی سخت و سرد در روزهای شومی بر آن‌ها مسلط ساختیم.»

با دقت در این آیات درمی‌یابیم که هر چند با توجه به سیاق آیات در داستان قوم «عاد» - که این دو آیه مربوط بدان است و با توجه به این که «نحس و نحسات» به خود «یوم و ایام» نسبت داده شده‌اند، استفاده می‌شود که نحوست و شئامت، مربوط به خود آن زمانی است که در آن زمان، باد به عنوان عذاب بر قوم عاد وزید و آن زمان، 7 شب و 8 روز پشت سر هم بوده که عذاب به طور مستمر بر آنان نازل می‌شده است، اما از آیات چنین بر نمی‌آید که این تأثیر و دخالت زمان به نحوی بوده که با گردش هفته‌ها، دوباره آن زمان نحس برگردد. از همین روست که مشاهده می‌کنیم محدث خبیری هم‌چون علامه «مجلسی» نقل می‌کند: «برخی از مفسران، منظور از نحسات را سردی شدید هوا دانسته‌اند.» [2]

«فخر رازی» نیز در تفسیر آیه‌ی 16 سوره فصلت می‌نویسد: «از اهل علم نجوم، آنان که به احکام نجومی قائل هستند، برای ثبوت سعد و نحس بودن ایام، به این آیه‌ی شریفه استدلال کرده، گفته‌اند: این آیه بر چنین معنایی صراحت دارد؛ اما متکلمان در ردّ این نظریه گفته‌اند که منظور از «ایام نحسات» که در آیه‌ی شریفه آمده، روزهایی است که در آن چنان گرد و غبار فضا را پر می‌کند که امکان دیدن و انجام هرگونه کار را سلب می‌کند و منظور از نحس بودن این ایام، این است که خداوند در آن ایام، قوم عاد را هلاک کرد.» [3]

قابل توجه این که، در نقطه‌ی مقابل، تعبیر «مبارک» نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می‌شود، چنان که درباره‌ی شب قدر می‌فرماید: «انا انزلناه فی لیلة مبارکة؛ ما قرآن را در شبی پر برکت نازل کردیم.» [4] و پر واضح است که مبارک بودن آن شب و سعادتش نه از جهت آن زمان خاص بلکه از این جهت بوده که آن شب به نوعی مقارن با اموری بزرگ و پر برکت بوده است؛ اموری هم‌چون نزول قرآن، نزول ملائکه، روح و سلام بودن آن شب و... و برگشت معنای سعد و مبارک بودن آن شب به این است که عبادت در آن شب، دارای فضیلت بسیار است و ثواب عبادت در آن، قابل قیاس با عبادت در سایر شب‌ها نیست و در آن شب، عنایت الهی به بندگانی که متوجه ساحت عزت و کبریایی شده‌اند، نزدیک‌تر است. به این ترتیب واضح است که قرآن جز اشاره‌ی سربسته‌ای به این مسأله نداشته و اثبات نحوست بعضی از ایام خاص، از قرآن قابل استفاده نیست.

از نگاه روایات

با مراجعه به کتب روایی و جوامع حدیثی شیعه مشاهده می‌کنیم که روایات بسیاری درباره‌ی سعد و نحس ایام هفته و سعد و نحس ایام ماه‌های عربی و نیز ماه‌های فارسی و رومی رسیده که در نهایت کثرت است و به عنوان نمونه در جلد چهاردهم از کتاب «بحار الانوار» تعداد زیادی از آن احادیث نقل شده است.

در بررسی این روایات، سه نکته قابل ذکر است:

الف) بیش‌تر این احادیث علی‌رغم نقل در جوامع حدیثی، ضعیف‌اند، چون یا مرسل و بدون سند هستند و یا این که قسمتی از سند را ندارند، هر چند که بعضی از آن‌ها سندی معتبر دارد، البته به این معنا که خالی از اعتبار نیست اما از طرفی دلالت آن‌ها بر نحوست ذاتی نیز، تمام نیست.

جالب توجه این که برخی از این روایات در منابع مبهمی از منجمان بوده که نسخی کهن از آن‌ها، بعدها به دست محدث بزرگوار علامه مجلسی رسیده و ایشان شماری از آن روایات را نقل کرده که بسیار شگفت است. تا جایی که خود علامه مجلسی در پایان آن روایات شگفت که در منابع منجمان از قول امامان آمده می‌گوید: «أقول: هذه الروایات الأخيرة أخرجناه من كتب الأحکامیین و المنجمین لروایتهم عن أئمتنا علیهم السلام و لا أعتمد علیها و کانت فی النسخ اختلافات کثیرة أشرنا إلی بعضها؛ می‌گوییم: روایات اخیر را از کتب احکامی‌ها و منجمان به خاطر نقل‌هایی که از ائمه دارند آوردیم، اما بر آن‌ها اعتماد ندارم، چنان که در میان نسخ نیز اختلافات فراوانی هست که به برخی از آن‌ها اشاره کردیم.» [5]

از این رو سوء استفاده‌ی این قبیل منجمان برای انتشار مطالب‌شان با انتساب آن‌ها به امامان، مسأله‌ی مهمی است که لازم است مورد بررسی بیش‌تر قرار گیرد.

ب) با دقت در روایاتی که ایام خاصی را نحس می‌شمارد، از آن جمله چهارشنبه هر هفته، چهارشنبه‌ی آخر ماه، 7 روز از هر ماه عربی و 2 روز از هر ماه رومی و امثال آن، روشن می‌شود که در بسیاری از آن‌ها، علت این نحوست هم ذکر شده و آن عبارت است از این که، در این روزهای نحس، حوادث ناگواری به طور مکرر، اتفاق افتاده، آن هم ناگوار از نظر مذاق دینی، از قبیل رحلت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله) و شهادت سیدالشهدا (علیه‌السلام) و انداختن حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) در آتش و یا نزول عذاب بر فلان امت و خلق شدن آتش و امثال این‌ها و از این رو علت نحوست اتفاق‌هایی است که در این ایام رخ داده است نه این که آن قطعه از زمان نحوست ذاتی داشته باشد.

به عنوان نمونه در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم که شخصی از امام (علیه‌السلام) درخواست کرد تا درباره‌ی روز چهارشنبه و فال بدی که به آن می‌زنند و سنگینی آن، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است؟ حضرت فرمودند: «آخر أربعاء فی الشهر و هو المحاق و فیه قتل قابیل هابیل اخاه ... و یوم الاربعاء ارسل الله عزوجل الریح علی قوم عاد» یعنی: «منظور چهارشنبه‌ی آخر ماه است که در محاق اتفاق افتاد و در همین روز «قابیل» برادرش «هابیل» را کشت ... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم عاد فرستاد.» از این رو بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات، آخرین چهارشنبه‌ی هر ماه را روز نحس می‌دانند و از آن تعبیر به «اربعاء لا تدور» می‌کنند، یعنی: «چهارشنبه‌ای که تکرار نمی‌شود.»

در بعضی دیگر از روایات می‌خوانیم که روز اول ماه روز سعد و مبارکی است، چرا که حضرت آدم در آن روز آفریده شد، هم‌چنین روز بیست و ششم، چرا که خداوند دریا را برای موسی شکافت. یا این که روز سوم ماه، روز نحسی است، چرا که آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند و لباس بهشتی از تن آن‌ها کنده شد یا این که روز هفتم ماه روز مبارکی است، چرا که نوح سوار بر کشتی شد (و از غرق شدن نجات یافت). یا این که در مورد نوروز در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمودند:

«روز مبارکی است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت و جبرئیل بر پیامبر اسلام نازل شد و روزی است که علی(علیه السلام) بر دوش پیامبر(صلی الله علیه و آله) رفت و بتهای کعبه را شکست و داستان غدیرخم مصادف با نوروز بود و...» این گونه تعبیرات، در روایات فراوان است که سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب، یا نامطلوب پیوند می‌دهد، به خصوص در مورد روز عاشورا که بنی امیه به گمان پیروزی بر اهل بیت (علیه السلام) آن را روز مسعودی می‌شمردند و در روایات شدیداً از تبرک به آن روز نهی شده و حتی دستور داده‌اند که آن روز را روز ذخیره‌ی آذوقه‌ی سال و مانند آن نکنند، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده و عملاً از برنامه‌ی بنی امیه فاصله بگیرند. [6] از مجموع این روایات چنین برمی‌آید که مقصود اسلام از بیان مسأله‌ی سعد و نحس ایام، توجه دادن مسلمین به این حوادث است، تا از نظر عمل، خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند و از حوادث مخرب و روش بنیان‌گذاران آن‌ها فاصله گیرند.

خلاصه این که، در روایات متعددی سعد و نحس ایام در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است تفسیر شده و ربطی به نحوست ذاتی آن زمان خاص ندارد. ضمن این که برخی از اتفاق‌های ناخوشایند در زندگی معلول گناهان ماست و ربطی به ایام ندارد، از این رو در «تحف العقول» از «حسن بن مسعود» نقل شده که می‌گوید: «به محضر امام علی النقی(علیه السلام) مشرف شدم، در راه انگشتم زخم برداشت و سواری بر من تنه زد و به میان جمعی انبوه وارد شدم که قسمتی از لباسم را پاره کردند»، گفتم: «کفانی الله شرک من یوم فما ایشمک! ای روز، خدا مرا از شر تو کفایت کند چه روز شومی؟!»، امام(علیه السلام) چون این بشنید فرمود: «یا حسن هذا و انت تغشانا ترمی بذنبک من لا ذنب له؛ ای حسن پیش ما می‌آیی و گناه خویش را به کسی بی‌گناه نسبت می‌دهی؟!» راوی می‌گوید: «عقل من به خودم برگشت و متوجه خطای خود شدم» و گفتم: «آقای من! از خداوند آمرزش می‌خواهم»، امام فرمودند: «یا حسن ما ذنب الایام حتی صرتم تتشتمون بها اذا جوزیتم باعمالکم فیها؛ ای حسن! روزها چه گناهی دارند که چون با اعمالتان مجازات می‌شوید روزها را شوم می‌پندارید؟! ...» تا این که فرمودند: «لا تعد و لا تجعل للایام صنعا فی حکم الله، قال الحسن: بلی یا مولای» دیگر چنین مگو و روزها را در کار خدا دخیل ندان و حسن بن مسعود گفت: «چشم مولای من» [7]

این حدیث صریح است در این که سعد و نحس ربطی به زمان و وقت ندارد و اشاره به این است که اگر روزها هم تأثیری داشته باشند به فرمان خداست، هرگز نباید برای آن‌ها تأثیر مستقلی قائل شد و از لطف خداوند خود را بی‌نیاز دانست، وانگهی نباید حوادثی را که غالباً جنبه‌ی کفاره‌ی اعمال نادرست انسان را دارد، به تأثیر ایام ارتباط داد و خود را تبرئه کرد و شاید این بیان بهترین راه برای جمع میان اخبار مختلف در این باب باشد.

ج) بعضی از علما نیز آن روایاتی را که نحوست بعضی از ایام را مسلم گرفته، حمل بر تقیه کرده‌اند و خیلی هم بعید نیست، برای این که تفأل به زمان‌ها و مکان‌ها، اوضاع و احوال و شوم دانستن آن‌ها از خصایص اهل سنت است که خرافاتی بسیار نزد عوام از امت‌ها و طوایف مختلف آنان یافت می‌شود و از قدیم الایام تا به امروز این خرافات در بین مردمان مختلف رایج بوده و حتی در بین خواص از اهل سنت در صدر اول اسلام روایاتی بوده که آن‌ها را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نسبت می‌دادند، در حالی که احدی جرأت نکرده آن‌ها را رد کند، هم‌چنان که در کتاب «مسلّات»، نویسنده به سند خود از «فضل بن ربیع» روایت کرده که گفت: روزی با مولایم مأمون بودم، خواستیم به سفری برویم، چون روز چهارشنبه بود مأمون گفت: امروز سفر کردن مکروه است، زیرا من از پدرم رشید شنیدم که می‌گفت: از مهدی شنیدم که می‌گفت: از منصور شنیدم که می‌گفت: از پدرم محمد بن علی شنیدم که می‌گفت: من از پدرم علی شنیدم که می‌گفت: من از پدرم عبدالله بن عباس شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که می‌فرمودند: آخرین چهارشنبه هر ماه روز نحسی است، مستمر. [8]

در حالی که در «وسائل الشیعه»، «کتاب الحج»، «ابواب آداب السفر»، باب هشتم، نقل شده است، راوی گوید: «بعضی از اهل بغداد به «ابا الحسن ثانی» (علیه السلام) نامه نوشت و از مسافرت در آخرین چهارشنبه ماه سؤال کردند»، امام(علیه السلام) در جواب نوشت: «هر که در آخرین چهارشنبه ماه به قصد مخالفت با اهل فال بد خارج شود، از هر آفت محفوظ بوده و از هر بلا معاف شده و خدا حاجتش را قضا خواهد فرمود.»

این حدیث شیعی شریف، آشکارا نحس بودن چهارشنبه را نفی می‌کند و یا در حدیث دیگری می‌خوانیم: «حضرت علی(علیه السلام) عازم جنگ با خوارج بود که شخصی عرض کرد: یا علی، می‌ترسم اگر اکنون عازم شوی به پیروزی دست نیابی. من این را به وسیله‌ی علم نجوم، دریافته‌ام.» آن حضرت فرمود: «آیا تو گمان می‌کنی ساعتی را نشان می‌دهی که هر که در آن سفر کند، بلا و بدی از او دور گردد؟! و بر حذر می‌داری از ساعتی که هر که در آن روانه شود، زیان و سختی او را فرا گیرد؟! کسی که این سخنان تو را باور کند، قرآن را دروغ پنداشته و برای به دست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از ناپسندی‌ها، از یاری خدا بی‌نیاز گردیده است. هر که به گفتار و فرمانت رفتار نماید، باید تو را حمد و سپاس گذارد، نه پروردگارش را! زیرا تو گمان داری که او را به ساعتی راهنمایی کرده‌ای که در آن سود به دست آورد و از زیان ایمن گشته است.» [9] به شهادت تاریخ، آن حضرت بر خلاف توصیه‌ی آن مرد، به سوی خوارج روان گشت و در جنگ با آنان نیز ظفرمند گردید.

کلامی از شهید مطهری

«در منطق عملی هم بسیاری از سبک‌ها از اساس منسوخ است، اسلام هم آن‌ها را منسوخ می‌داند. مثلاً آیا پیغمبر در کارها و در متد خودش از سعد و نحس ایام استفاده می‌کرد؟ این خودش مسأله‌ای است. ما برویم سیره‌ی پیغمبر را از اول تا آخر ببینیم، تمام کتبی را که شیعه و سنی در تاریخ پیغمبر نوشته‌اند، مطالعه کنیم، ببینیم آیا پیغمبر اکرم در روش و متد خودش یکی از چیزهایی که از آن استفاده می‌کرد مسأله‌ی سعد و نحس ایام بود یا نه؟ مثلاً آیا می‌گفت امروز دوشنبه است برای مسافرت خوب نیست؟! یا امروز سیزده عید نوروز است، هر کس بیرون نرود گردنش می‌شکند آن هم از سیزده جا نه از یک جا؟! آیا

چنین حرف‌هایی هست؟! در سیره‌ی علی (علیه‌السلام) چه طور؟ در سیره‌ی ائمه (علیهم‌السلام) چه طور؟ ما هرگز نمی‌بینیم که پیغمبر یا ائمه‌ی اطهار خودشان در عمل از این حرف‌ها یک ذره استفاده کرده باشند، بلکه عکسش را می‌بینیم. در «نهج البلاغه» هست وقتی که علی (علیه‌السلام) تصمیم گرفت برود به جنگ خوارج، اشعث قیس - که آن وقت جزو اصحاب بود - با عجله و شتابان آمد، یا امیرالمؤمنین! خواهش می‌کنم صبر کنید، حرکت نکنید، برای این که یکی از خویشاوندان من که منجم است یک حرفی دارد و می‌خواهد به عرض شما برساند. فرمود: بگو بیاید. آمد. گفت: یا امیرالمؤمنین! من منجم و متخصص شناختن سعد و نحس ایام. من در حساب‌های خودم به اینجا رسیده‌ام که اگر شما الآن حرکت کنید بروید به جنگ قطعاً شکست می‌خورید و شما و اکثریت اصحاب شما کشته خواهند شد. امام فرمودند: هر کس که تو را تصدیق کند پیغمبر را تکذیب کرده، این مزخرفات چیست که می‌گویی؟! اصحاب من! «سپروا علی اسم الله» بگویید به نام خدا، به خدا اعتماد و توکل کنید و حرکت کنید بروید. علی رغم نظر این شخص، همین الآن حرکت کنیم برویم و می‌دانیم که در هیچ جنگی علی (علیه‌السلام) به اندازه‌ی این جنگ فاتح نشد.

این حدیث در وسائل است: «عبدالملک بن اعین» می‌آید خدمت امام صادق (علیه‌السلام). عبدالملک برادر «زراره» است و خودش هم از راویان بزرگ و مرد عالمی است. او نجوم خوانده بود و به همین جهت به این چیزها عمل می‌کرد. کم کم احساس کرد برای خودش مصیبت درست کرده، مثلاً از خانه بیرون می‌آید، یک وقت می‌بیند که امروز قمر در عقرب است، اگر بروم چنین خواهد شد، یک روز می‌بینید فلان ستاره از جلوی من در آمد. کم کم خود بیچاره‌اش احساس کرد که دست و پایش به کلی بسته شده است. روزی آمد خدمت امام صادق (علیه‌السلام) و عرض کرد: یا ابن رسول الله! من به نجوم احکامی مبتلا شده‌ام (البته نجوم ریاضی غیر از نجوم احکامی است. اشتباه نشود، دو نجوم داریم. نجوم ریاضی یعنی حساب خسوف و کسوف و مانند این‌ها و جزو ریاضیات است. نجوم احکامی است که بی اعتبار است.) من کتاب‌هایی در این زمینه دارم و کم کم احساس می‌کنم که مبتلا شده‌ام، اصلاً گرفتار شده‌ام و تا به این کتاب‌ها مراجعه نکنم در هیچ کاری نمی‌توانم تصمیم بگیرم. تکلیف من چیست؟ امام صادق (علیه‌السلام) با تعجب فرمود: «تو از اصحاب ما، تو راوی روایات ما به این چیزها عمل می‌کنی؟!» گفت: «بله، یا ابن رسول الله» امام فرمود: «الآن بلند شو برو منزل، به محض رسیدن، تمام این کتاب‌ها را آتش بزن و دیگر نبینم که حتی به یک کلمه از این حرف‌ها عمل کرده‌ای.»

علی‌رغم یک سلسله روایات که در این زمینه هست، ما یک سلسله روایات دیگر داریم که در تفسیر المیزان در ذیل یکی از آیات سوره‌ی فصلت ذکر شده است. از مجموع روایاتی که از اهل بیت اطهار رسیده است، این مطلب استنباط می‌شود که این امور یا اساساً اثر ندارد و یا اگر هم اثر دارد توکل به خدا و توکل به پیغمبر و اهل بیت پیغمبر اثر این‌ها را از بین می‌برد. بنابراین یک مسلمان، شیعه‌ی واقعی، در عمل به این امور اعتنا نمی‌کند، اگر می‌خواهد به مسافرت برود، صدقه بدهد، به خدا توکل کند، به اولیای خدا توسل بجوید و به هیچ یک از این امور اعتنا نکند. از همه بالاتر این است که شما ببینید در تاریخ پیغمبر و ائمه‌ی اطهار آیا یک دفعه هم اتفاق افتاده که خود آن‌ها به این مسایل عمل کنند؟! «سیره» یعنی چنین چیزها. آیا آن‌ها در منطق عملی خودشان از این جور امور استفاده کرده‌اند یا نه؟

در خراسان یک چیزی معروف است که من در بعضی از شهرستان‌های ایران دیده‌ام هست و در بعضی دیگر نیست و استاد بزرگوار ما مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی ریشه‌ی آن را به دست داد که این چه بوده و از کجا پیدا شده است. در ولایت ما - به اصطلاح - فریمان خیلی شایع بود و شاید هنوز هم هست که می‌گفتند: اگر شخصی بخواهد به مسافرت برود، چنانچه اول کسی که به او بر می‌خورد سید باشد، این امر نحس است و او قطعاً از آن سفر بر نمی‌گردد، ولی اگر غربتی به او بر بخورد، این سفر سفر میمونی است. واقعاً این جور معتقد بودند. مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی گفت این یک ریشه‌ای دارد: در دوره‌ی بنی‌عباس، سادات را در خانه‌ی هر کس گیر می‌آوردند، نه تنها خود آن‌ها بلکه تمام آن خاندان از بین می‌رفتند. کم کم این فکر برای مردم پیدا شد که سید نحس به این معناست، نحس سیاسی است نه نحس فلکی، یعنی یک سید در خانه‌ی هر کسی آمد او دیگر خانه خراب است. این نحس سیاسی کم کم در فکر مردم تبدیل به نحس تکوینی و فلکی شد. بعد بنی‌عباس هم که از بین رفتند، کم کم زن‌ها، بچه‌ها و مردم ساده لوح گفتند: «اصلاً سید نحس است خصوصاً در مسافرت.»

برای خود من اتفاق افتاد: سفر دوم یا سوم بود که می‌خواستیم به قم بروم. از منزلمان که بیرون آمدم سوار اسب شدم، چون در دو فرسخی مهمان بودیم و از آنجا می‌خواستیم سوار ماشین بشویم و برویم. دوستان برای بدرقه آمده بودند و ما هم در منزل با مرحومه والده و دیگران خداحافظی کردیم و آمدم بیرون. خیلی هم علاقه داشتم که زودتر بیایم. سوار اسب که شدم یک وقت دیدم سیدی از جلو دارد می‌آید. گفتم خدا نکند زن‌ها بفهمند که اگر بفهمند نخواهند گذاشت بروم. خدا خدا می‌کردم، ایستادم. سید آمد جلوی اسب من را گرفت، می‌خواست از من بپرسد که شما که می‌روید به آن ده - که اسمش رامن بود - آیا از رامن یکسره می‌روید قم یا بر می‌گردید اینجا و از اینجا سوار ماشین می‌شوید و می‌روید؟ گفت: آقا ان شاء الله دیگر بر نمی‌گردید؟ گفتم: نه، ان شاء الله دیگر بر نمی‌گردم. با خود گفتم اگر این به گوش زن‌ها برسد که سید جلو آمده و بعد هم گفته ان شاء الله که دیگر بر نمی‌گردد، محال است بگذارند من بروم. اما رفتم و برگشتم و حالا دارم با شما حرف می‌زنم، 30 سال هم از آن زمان می‌گذرد.

یک فرد مسلمان نباید فکر خودش را با این موهومات خسته کند. پس توکل برای چیست؟! ما، هم دم از توکل می‌زنیم، هم دم از توسل و هم از گربه سیاه می‌ترسیم! آدمی که می‌گوید توکل و به خصوص می‌گوید توسل و ولایت، دیگر نباید این حرف‌ها را بزند. آن که می‌گوید ولایت، می‌گوید اگر توسل داری به این مهملات اعتماد نکن. پس هر یک از این‌ها خودش یک اصلی است؛ غدر و نیرنگ و نیز استفاده از و هم‌ها در سیره‌ی پیغمبر اکرم ملغی است.» [10]

سعد و نحس از نگاه ابن سینا

«ابن سینا» می‌نویسد: «هرگز زمان، علت فاعلی چیزی نیست؛ بلکه ظرف حوادث است - و از همین روست که - اگر چیزی به جهت سبب مخفی خود، در زمان معین، موجود یا معدوم گردد، چون آن سبب حقیقی و اصلی وی مجهول است، - مردم - آن حادثه را به ظرفش که زمان باشد، نسبت می‌دهند و چنین است که اگر آن رویداد گوارا بود، زمان تحقق آن را مدح می‌نمایند و اگر ناگوار بود، به نکوهش زمان وقوع آن می‌پردازند و از آن جا که علل امور وجودی در بسیاری موارد روشن است، ولی سبب پیدایش امور عدمی آشکار نیست - مثلاً سبب پیدایش یک بنا روشن است، ولی عامل فرو ریختن و فرسودن آن معلوم نیست... - زمان را عامل پیدایش بسیاری از امور عدمی همچون فراموشی، فرتوتی، زوال و... می‌پندارند و سعی مردم در بدگویی از زمان و هجو کردن روزگار و نکوهش آن، معروف می‌گردد. [11] بنابراین، به طور خلاصه می‌توان گفت که تفکر اسلامی درباره‌ی زمان آن است که این پدیده، ذاتاً سعد یا نحس نیست و نمی‌تواند عامل سعادت و نحوست یا سبب فاعلی نشاط یا اندوه باشد؛ بلکه تنها به منزله‌ی ظرف و موقعیتی است که در آن رویدادها و حوادث تلخ و شیرین روی می‌دهد. اگر هم در برخی موارد سعادت یا نحوست به ایام نسبت داده می‌شود، به سبب حوادث تلخ یا شیرینی است که در آن روزها رخ داده است؛ وگرنه زمان از حیث زمان بودن، به شومی و برکت توصیف نمی‌شود. (\*)

پی‌نوشت‌ها:

[1] ترجمه‌ی المیزان، ج 19، ص 116

[2] مجمع البیان، طبرسی، ج 9، ص 8، ذیل آیه‌ی 16 سوره‌ی فصلت، (دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، 1379 هـ ق)

[3] امام فخر رازی، تفسیرکبیر، ج 27، ص 113. (چاپ سوم، بی تا، بی جا)

[4] سوره‌ی دخان، آیه‌ی 3

[5] بحارالأنوار، ج 56، ص 109

[6] تفسیر نمونه، جلد 23، صص 43 و 44

[7] تحف العقول، ص 357، ط بیروت

[8] ترجمه المیزان، ج 19، ص 121

[9] نهج البلاغه، ترجمه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی 78، ص 178

[10] مجموعه آثار شهید مطهری، ج 16، صص 72-74

[11] شفا، طبیعیات، ابن سینا، ج 1، فصل‌های 10، 11، 12 (زمان)، صص 166 - 148. (انتشارات مکتبه آیه الله مرعشی

نجفی، قم، 1406 هـ ق)

حجت الاسلام مصطفی عزتی؛ استاد حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان

منبع: پایگاه تحلیلی تبیینی برهان